

ماه نو

زمانه ای است که باید ز می کناره کنم
خمار می کشدم دوستان چه چاره کنم
به کار خویش پریشان نشستہ کنج قفس
نمانده همنفسی تا که استشاره کنم
بر آن سرم که دل از مهر دوست بردارم
وضو بگیرم و در خلوت استخاره کنم
اگر لب از دل من شهد زندگی طلبد
زبان خموش، به نوش لب ت اشاره کنم
هر آنکه مصلحت کار بسته بگشاید
به گوش بشنوم و نقش گوشواره کنم
اگر به مجاس ما یار چهره بنماید
ز شوق مقدم او نای پاره پاره کنم
منی که ماه نوی در سرای دل دارم
چه حاجت است نظر بر رخ ستاره کنم
روان فسرد ز بس درد خود نھان کردم
چه بهتر آن که غم سینه آشکار کنم
سخن صریح چه گویم که مدعی تیز است
بیان قصه همان به، به استعاره کنم

رضا شاپوریان

شنبه دوم ژانویه ۱۹۹۹